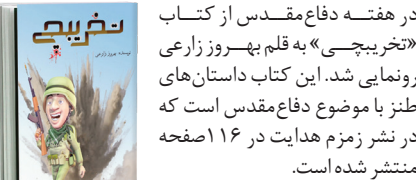


خیر

«تخریبچی» رونمایی شد



در قسمتی از متن کتاب می‌خوانیم:

«۳ سال داشتم و ستم برای اعزام به جبهه کم بود. برای اینکه فرمانده بسیج نتونه بهانه‌ای جور کنه و جلوی اعزام هم بگیره، با دست کاری تو شناسنامه، تاریخ تولدم رو یک سال کم‌سیدم جلو، چهارده‌ساله شدم! از شناس بد، هم قدم کوتاه بود و هم بدن نحیف و لاغری داشتم. برای این مشکل هم چند تا کفی برای کفشم خریدم و سعی کردم موقع راه رفتن، روی پنجه پا راه برم و خودم یه قلابندت نشون بدم؛ طوری که راه رفتشم شبیه لک‌لک‌ها شده بود. برای اینکه لاغر و نحیف جلوه نکنم، یک پارچه بزرگ دور شکمم بستم که بیشتر شبیه زن باردار شده بدم. اون قدر تابلو بودم که نقشام سریع لو رفت و باعث شد فرمانده بسیج که همسایه ما هم بود و همه به‌نام آقا ماشاءالله می شناختنش، بیشتر با من سر لیج بیفته. یک روز روز دا دفتر بسیج شدم و به اصرار خواستم که هرطور شده به جبهه اعزامم کنن؛ اما هر کاری کردم، فایده نداشت؛ برای همین با فریاد به سمت آقا ماشاءالله حمله‌ور شدم. بیچاره خیلی شوکه شده بود و چشم‌هاش داشت از حدقه بیرون می‌زد. نمی‌دونست چی کار کنه! من هم دست انداختم و کلاه‌گیشر رو از سرش برداشتم و الفراا! تازه یک سال بود که آقا ماشاءالله وارد محله ما شده بود و کسی نمی‌دونست کجله و من جزو معدود افرادی بدم که این نکته رو فهمیده بود.»

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

خیر

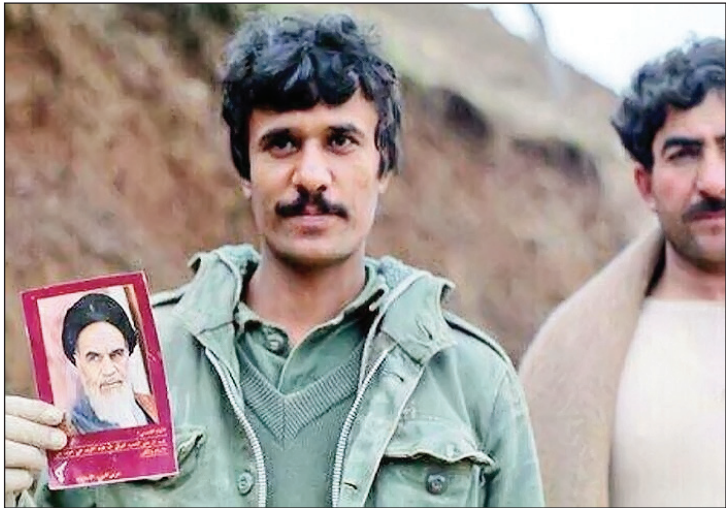
خیر

خیر

خیر

خیر

خیر



زندگی و امید در جنگ

«نسرین ساداتیان» در کتاب «نگاهبان» از وضعیت اردوگاه‌های اسرای عراقی در ایران می‌گوید

حسب وظیفه انسانی و اسلامی باید از دشمنان که اکنون حکم اسیر جنگی را داشتند مراقبت می‌کردند. نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان» برای گردآوری خاطرات و روایت آنچه در اردوگاه‌های اسرای عراقی گذشته، ۱۲۸ ساعت با نیروهای ارتشی که مسئولیت نگهداری از اسیران عراقی در اردوگاه را بر عهده داشته‌اند، با پرسنستان و بزرگسکیاران بیمارستان‌های ارتش گفت‌وگو کرده و ۵۰۰خاطره را در کتابی با نام «نگاهبان» به‌رشته تحریر درآورده است. تفاوت فاحش میان آنچه در اردوگاه‌های ایران و عراق اتفاق افتاده، نخستین موضوعی است که با قوانینی است که کشورها ملزم به رعایت آن در شرایط جنگی هستند. هر چند در رفتار با اسرا، تفاوت‌هایی به لحاظ جنس، سن، درجه نظامی یا شرایط شغلی و حرفه‌ای ممکن است در نظر گرفته شود؛ اما در برخی لحاظ نمی‌شد و همه از حقوق و تفاوت‌ها در برخی لحاظ نمی‌شد.
نسرین ساداتیان در کتاب «نگاهبان» متعده‌ای از خاطرات اسرای ایرانی در اردوگاه‌های رژیم بعثی عراق منتشر شده که حاوی خاطرات تلخ آنها از شرایط سخت زندگی در اردوگاه اسرا در عراق است. نسرین ساداتیان در کتاب «نگاهبان» موضوع کتاب خود را اردوگاه اسرای عراقی در ایران قرار داده؛ موضوعی که کمتر از آن شنیده‌ایم. او در گفت‌وگو با همشهری، چگونگی تدوین کتاب و وضعیت اردوگاه‌های اسرای عراقی را برای ما توضیح می‌دهد.

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»



پرستاری، نگهداری و مراقبت از اسرایی که تا جندی پیش، در جبهه‌ها اسلحه خود را به روی فرندان، برداران، همسران و پدران ما نشانانه رفته بودند، کار آسانی نیست. رزمندگان ایران در جنگی نابرابر در جبهه‌های نبرد در حال دفاع بودند و گروهی دیگر بر

ایتارومقاومت



زندگی و امید در جنگ

«نسرین ساداتیان» در کتاب «نگاهبان» از وضعیت اردوگاه‌های اسرای عراقی در ایران می‌گوید

بعطور خوب با آنها رفتار بشود که می‌شود» ساداتیان با اشاره به بیانات امام(ره) می‌گوید: «مانی که منشور اسرای عراقی توسط امام خمینی(ره) وضع شد، آنها مهمانان ایران به شمار آمدند. نیروهای نگهدارنده، از زمانی که یک عراقی اسیر می‌شد، با دید مهمان با او نگاه و رفتار می‌کردند. رسیدگی به ۶۵هزار اسیر ۵هزار اسیر می‌رسید کار آسانی نیست، اما همه آنها مهمان به شمار می‌آمدند. دیدار با خانواده‌ها اگر چه در قوانین ژنو و مربوط به اسرا نایمده‌است، اما پیش آمده بود که خانواده‌ها با بستگان نشان با اسرا ملاقات کرده بودند. به نظر من، بزرگ‌ترین و عجیب‌ترین اتفاقات در برخورد با اسرای عراقی در ایران اتفاق افتاده‌است. تصور کنید کشوری در حال حمله به شهرهای ایران است و اسرای همان کشور در جایی زندگی می‌کنند که چند قدم با محل زندگی آنها فاصله ندارد. آنها دشمن ما هستند. اما همان آذوقه غذایی را دارند که ما در شرایط جنگی ممکن است برای تهیه آن مشکلاتی داشته باشیم. معتمد رژیم‌های نگهدارنده با اسرای جنگی عراقی، هم جنگیدند و هم زندگی کردند. تضاد جنگ، زندگی است. وقتی جنگ هست، معنای زندگی از بین می‌رود، اما نیروهای ایرانی‌ها بر احساسات خود غلبه کردند و در برخورد با اسرای عراقی شجاعت و پهلوانی آوردند که به‌نظر من کمتر از آن شنیده‌ایم و همه اینها در حالی است که ما از شرایط سخت اسرای ایرانی در عراقی باخبر بودیم.»

جمع‌آوری خاطرات کردم، سراغ افرادی رفته که محل سکونت‌شان در تهران و شهرهای اطراف بود. جین کار منصور اسرای عراقی توسط امام خمینی(ره) وضع شد، آنها مهمانان ایران به شمار آمدند. نیروهای نگهدارنده، از زمانی که یک عراقی اسیر می‌شد، با دید مهمان با او نگاه و رفتار می‌کردند. رسیدگی به ۶۵هزار اسیر ۵هزار اسیر می‌رسید کار آسانی نیست، اما همه آنها مهمان به شمار می‌آمدند. دیدار با خانواده‌ها اگر چه در قوانین ژنو و مربوط به اسرا نایمده‌است، اما پیش آمده بود که خانواده‌ها با بستگان نشان با اسرا ملاقات کرده بودند. به نظر من، بزرگ‌ترین و عجیب‌ترین اتفاقات در برخورد با اسرای عراقی در ایران اتفاق افتاده‌است. تصور کنید کشوری در حال حمله به شهرهای ایران است و اسرای همان کشور در جایی زندگی می‌کنند که چند قدم با محل زندگی آنها فاصله ندارد. آنها دشمن ما هستند. اما همان آذوقه غذایی را دارند که ما در شرایط جنگی ممکن است برای تهیه آن مشکلاتی داشته باشیم. معتمد رژیم‌های نگهدارنده با اسرای جنگی عراقی، هم جنگیدند و هم زندگی کردند. تضاد جنگ، زندگی است. وقتی جنگ هست، معنای زندگی از بین می‌رود، اما نیروهای ایرانی‌ها بر احساسات خود غلبه کردند و در برخورد با اسرای عراقی شجاعت و پهلوانی آوردند که به‌نظر من کمتر از آن شنیده‌ایم و همه اینها در حالی است که ما از شرایط سخت اسرای ایرانی در عراقی باخبر بودیم.»

گذشت زمان و فراموشی خاطرات دژبان ارتش جمهوری اسلامی ایران تنها یلگان منسجم در ارتش است که مسئولیت و مأموریت نگهداری از اسرا در زمان جنگ را بر عهده دارد، اما در دوران دفاع مقدس به دلیل وسعت مأموریت و تعداد زیاد اسرا، تعدادی از یگان‌های نیروی زمینی هم در این‌س کار دخیل شدند. ساداتیان برای تهیه خاطرات این کتاب با مشکلاتی به لحاظ فاصله زمانی و فراموشی خاطرات روبه‌رو بوده‌است؛ «وقتی شروع به

پسران دلننگ مادر و پدر و مجروحانی که دچار افسردگی می‌شدند از تباط داشتند؛ اسرایی که نمی‌دانستند کی قرار است جنت تمام شود و آیا می‌توانند به خانه و کاشانه خود بر گردند یا خیر. نگاهبانان گاهی مانند پدر و گاهی نیز مانند مادر اسرا را دلداری می‌دادند تا تحمل این دوری برای آنان آسان شود. همه زحمت‌ها برای راحت کردن مهمانان عراقی در کمیسیون اداره اسیران عراقی بر نامه‌ریزی می‌شد و در اس این کمیسیون شهید حاج آقا محمدعلی نظران قرار داشت.

سروان هادی پورا صفی ملاقات در اردوگاه امروز روز ملاقات اسیران عراقی با خانواده‌ها یشان است. روزهای اواسط پاییز است و هوا هم ملایم است. عقربه به ساعت به‌کنندی حرکت می‌کند. عقربه کوچک روی ساعت ۴می‌ایستد. نخستین نفر وارد محوطه اردوگاه حشمتیه می‌شود. او پی‌زنی است با چشمان ضعیف و کوچک‌شده که سره‌سرمه‌اطرفی‌ازنگاه می‌کند. اسیران عراقی یکی یکی به‌طرف محوطه اردوگاه می‌آیند. یکی از اسیران با قدم‌های بلند به‌طرف پی‌زنی می‌آید. پی‌زنی با‌دین پسرش، چروک صورتش به پهنای تمام دنیایش باز می‌شود. با کلمات نامفهوم عربی در حالی که آغوش خود را برای پسرش باز می‌کند. فریاد صدقش می‌رود. پسرش را بغل می‌گیرد. از سر تا نوک انگشتان دست پسرش را می‌بوسد و گاهی هم بو می‌کشد. اسیر عراقی در آغوش مادر می‌لرزد. انگاره‌انگار یک اسبسیرو مرد جنگی است. دلم می‌خورد. اوها در نزدیک‌بینیشان، پشت درخت کاج می‌روم و نگاهشان می‌کنم. روی چمن‌های اردوگاه حشمتیه می‌نشینند. اسیر بلندبلند قافلت می‌مادر را می‌کشد و سرش را روی پای‌مادر می‌گذرد. صدای گریه‌اش محوطه اردوگاه را پر می‌کند. دستان خالکوبی پی‌زنی روی موهای پر پشتش مشکی پسرش کشیده می‌شود. به‌زان عربی حرف می‌زنند. پی‌زنی گرمی‌می‌کند و گاهی میان گریه‌ها ذش‌حالتی به‌قبه می‌زند. محوطه‌ای اردوگاه حشمتیه بر شده‌است از خانواده‌های عراقی که برای دیدن اسیران عراقی به ایران آمده‌اند. پشت راه به درخت کاج اردوگاه تکیه می‌هم و به‌اندازه همه بغض‌های این سال‌های جنگ گرمی‌می‌کنم.

سروان قادر عباسی دیدار دوبار در نجف امیرالمؤمنین(ع) تبرک کنم. توی همین لکراهستم که چشم‌ها به مغازه انگشتر فروشی بزرگی می‌خورد. می‌روم تو چند انگشتر را امتحان می‌کنم و با چند کلمه عربی که می‌دانم قیمت‌ها را فروشنده می‌پرسم. چند وقت پیش یک انگشتر توی دست یکی از دوستانت دیده بودم و خوشم آمده بود. از نجف خریده بود. توی وتری مغازه چشم‌ها به‌دنبال همان انگشتر می‌گردم. برای انگشتری یک عیب می‌گذارم. همه انگشتم‌ها را با یک ضرب به شاه‌نام می‌خورم. با خودم می‌گویم ددی آن قدر صاحب مغازه‌ا را اذیت کردی که عدلت را خواست. برمی‌گردم و یک مرد میانسال می‌بینم. مرد باقد متوسط و چشم‌ها و بی‌رویشکی به من‌زل زده‌است. از کارش چا می‌خورم. همانطور که به‌صورت مرد نگاه می‌کنم، یکی از انگشتر‌ها را از دستم درمی‌آورم و روی میز می‌گذارم. آب دهن‌اسم را قورت می‌دهم. اب‌روهای پر پشت و مشک‌اش را بالا می‌دهم و می‌گویم: «یعنی منون‌ناختنی؟»

می‌گویم: «نه! نمی‌شناسم.» دستش را به آرامی روی شاه‌نام می‌گذارد و می‌گوید: «برادر عباسی، اردوگاه اسیران عراقی؟ منم ترم جگ کمب، باز من نشناختی؟» هنوز حرف‌ها‌ش توی مغزم نشسته. از قیافه بهیوت من خنده‌اش می‌گیرم. صورت سفیدش سرخ می‌شود. چقدر شبیه نوری است؛ اسیر عراقی که هر وقت می‌خندید، مثل لیو سرخ می‌شد. مرد عراقی با لب خندان هنوز جلوی من ایستاده‌است. ناگهان می‌گویم: «نوری؟ تو نوری نیستی؟» با سرش حرفم را تأیید می‌کند. آن قدر محکم ب‌بلم می‌کند که صدای مجاله‌شدن عینکم را توی جیب پیراهنم می‌شنوم. نوری صورتش، پیشانی‌ام و شانه‌ها‌ام را می‌بوسد و در میان تعجب مرد انگشترش فروش دست‌ها‌م را توی دستاش گرفته با صدای بلندی می‌خواهد. مرا به‌خانه‌اش ببرد. می‌گویم: «فکرسش را هم نمی‌کردم به روز توی عراق شماها رو با بینم، دنیا چقدر کوچیکه!» می‌گوید: «دنیا بزرگه، مثل شما!»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

نسرین ساداتیان، نویسنده کتاب «نگاهبان»

همیشه‌یاری

فرمانده دلاور لشکر ۱۴ امام حسین(ع) اصفهان شهید حسین خرازی پرداخته‌است که درحالی‌که یک دست خود را از دست داده بود، اما فرماندهی لشکر را بر عهده داشت.

این فرمانده دلاور، در غائله کردستان بعد از رشادت‌هایی که در زمینه آزاد کردن شهر سنندج از خود نشان داد، به سمت فرماندهی گردان ضربت درآمد و پس از یک سال خدمت صادقانه در کردستان راهی خط مقدم جنوب کشور شد. پس از عملیات پیروزمندان طریق القدس بود که تیپ امام حسین(ع) رسمیت یافت. حاج‌حسین در سمت فرماندهی رشادت‌های بسیاری از خود نشان داد. در عملیات کربلای سال۱۳۴۵ با خمیار‌های که در نزدیکی اش منفرج شد روح عاشورایی او به ملکوت اعلیٰ پرواز کرد. کتاب عقیق برگزیده سومین دوره کتاب سال دفاع مقدس است. «بستتر آرام‌هور» و «جاده بهشتیان» از دیگر آثار نصرت‌الله محمودزاده‌است.

در بخشی از کتاب عقیق می‌خوانیم: عملیات والفجر مقدماتی تعیین‌کننده بود. دشمن در منطقه حضور فعال داشت و عبور از دل ره‌های جنوب غرب بستان بزرگ‌ترین مانع ما به حساب می‌آمد. منطقه فکه با نیروهی از لشکرهای سپاه ارتش مواجه شد. حسین تعدادی از ماندگان لشکر را فرخواند. عملیات که شروع شد، لشکرها در وهله اول با مشکل روبه‌رو شدند. حسین نگران عملیات بود که پشت بی‌سیم خبر شهادت حبیب‌اللهی را به‌ او دادند. به حبیب‌اللهی عشق می‌ورزید. خواست لشکرهای فرماندهان را ترک کند. رسانی پول بلند شد که مانعش شود. حسین گفت: «می‌دانی حبیب‌اللهی را از دست‌دادن یعنی چه؟» رانی پور با حالتی جدی گفت: «شما فرمانده لشکر نیستی، یک سپاه در اختیار شماس. حسین گفت: «من سپاه را هم در خط مقدم فرماندهی خواهم کرد.» رانی پور ساکت شد. گذشت حسین ب‌رود. حسین گفت با تاکک خواهد رفت. برای عبور از آن منطقه